

مواد مخدر، تنها بازاری که افغانستان آن را کنترل نمی‌کند، بازار هرویین آمریکاست که از همسایه خود، مکزیک وارد می‌شود.

صدور فتوای تحریم تریاک

جالب اینجاست تنها قدرتی که توانایی خود را در فلج کردن صنعت مواد مخدر افغانستان نشان داده طالبان است.

در جولای سال ۲۰۰۰، وقتی که طالبان بخش بزرگی از کشور را اداره می‌کرد، ملا محمد عمر، رهبری منزوی، با یک چشم نابینا، اعلام کرد که تریاک با اصول اسلام در مغایرت است و در نتیجه کشت خشخاش را ممنوع کرد.

اثربخش بودن این ممنوعیت تمام دنیا را شگفت‌زده کرد.کشاورزان افغانستان که از طالبان می‌ترسیدند، خیلی فوری کشت خشخاش را متوقف کردند. سازمان ملل تخمین می‌زند میزان کشت بین سال‌های ۲۰۰۰ تا ۲۰۰۱، ۹۰درصد کاهش پیدا کرد.

این فرمان در بازار جهانی هرویین شورش‌ی به پا کرد و به همین ترتیب اقتصاد افغانستان با مشکل روبه‌رو شد. اما حتی امروز، افغانستانی‌ها از آن دوران با حسرت یاد می‌کنند و آن را نمادی از ناامیدی نسبی دولت‌های کنونی افغانستان، آمریکا و متحدانشان در جنگ تریاک می‌دانند.

توریالی ویسا، والی قندهار در مصاحبه خود در مجموعه درس‌های آموخته‌شده می‌گوید: «وقتی طالبان دستور متوقف کردن کشت خشخاش را داد، ملا عمر توانست آن را با چشم نابینایش اجرا کند. هیچ‌کس بعد از فرمان او خشخاش پرورش نداد. ولی حالا میلیاردها دلار برای وزارت مبارزه با مواد مخدر اختصاص داده شده، اما کاملاً بی‌تأثیر بوده. کشت خشخاش حتی بیشتر هم شده است.»

طالبان امیدوار بود با ممنوعیت تریاک درسال ۲۰۰۰ نظر واشنگتن را برای تأمین کمک‌های بشردوستانه جلب کند، اما این امیدها با حملات القاعده در یازدهم سپتامبر ناکام ماند.

باحمله ارتش آمریکا و سقوط طالبان در سال ۲۰۰۱،کشاورزان افغانستانی کاشت خشخاش را دوباره از سر گرفتند. طبق مصاحبه‌ها، مقامات آمریکایی نگران بودند تولید تریاک به روند قبلی بازگردد اما تمرکز خود را روی اولویت‌های دیگر مانند پیدا کردن اسامه بن لادن و دیگر رهبران القاعده گذاشتند.

در مصاحبه‌ها آمده جورج بوش، رئیس‌جمهوری وقت از سازمان ملل و متحدان ناتو درخواست کرده بود تا با مشکلات تولید تریاک و قاچاق آن برخورد کنند. بریتانیا توافق می‌کند این مسئولیت را بپذیرد، اما شروع این عملیات فجایی را به باری آورد.

یک ساده‌لوحی تمام عیار هولناک

در بهار ۲۰۰۲، مقامات بریتانیایی پیشنهادی وسوسه‌انگیز مطرح کردند. آنها قبول کردند به کشاورزان خشخاش به ازای هر نیم هکتار، ۷۰۰ دلار پرداخت کنند تا محصولات خود را از بین ببرند؛ مبلغی هنگفت در کشوری فقیر و جنگ‌زده.

خبر این پروژه ۴۰ میلیون دلاری شور و هیجانی برای کشت بیشتر خشخاش به راه انداخت. کشاورزان تا آنجایی که می‌توانستند خشخاش کاشتند، بخشی از محصول خود را به بریتانیایی‌ها می‌دادند و بقیه را در بازار آزاد می‌فروختند. خیلی‌ها شبیه تریاک را می‌گرفتند، گیاه را از بین می‌بردند و پول خود را دریافت می‌کردند.

آنتونی فیتزهربرت، متخصص کشاورزی اهل بریتانیا در مصاحبه‌اش، پروژه پول درازای خشخاش را «هولناک‌ترین بخش یک ساده‌لوحی تمام عیار» خواند و گفت: «مسئولان هیچ درکی از فحوای این پروژه نداشتند و مطمئن نیستم که اهمیتی برای آنها داشته باشد.»

مقامات آمریکایی می‌گویند بریتانیایی‌ها می‌خواستند دیده بشوند که کاری انجام می‌دهند، حتی با اینکه مطمئن نبودند این پروژه نتیجه دهد. مایکل مترینکو، دیپلمات پیشین آمریکایی در سفارت کابل می‌گوید نتیجه آن قابل پیش‌بینی بود. مترینکو در مصاحبه تاریخ شفاهی می‌گوید افغانستانی‌ها مثل خیلی از آدم‌ها دوست دارند مبلغ هنگفتی پول دریافت کنند و هر قولی می‌دهند تا از شر شما خلاص شوند. بریتانیایی‌ها آمدند و مبلغی پول به آنها دادند. افغانستانی‌ها هم می‌گفتند «باشه، باشه، باشه، ما الان همه آنها را می‌سوزانیم» و بریتانیایی‌ها می‌رفتند. در نتیجه آنها برای یک محصول دومنبع درآمد داشتند.

به همین دلیل اداره امور بین‌المللی مواد مخدر و اجرای قانون به وسیله کنگره ترغیب شد تا کاری انجام دهد.

به گفته رونالد مک‌مولن که از سال ۲۰۰۶ تا ۲۰۰۷ رئیس دفتر بخش افغانستان–پاکستان بود، این اداره ارتش کوچکی از هزار و دویست پیمانکار امنیتی را استخدام کرد تا کشت خشخاش را سرکوب کند، از سربازان اجیرشده در آفریقای جنوبی تا کهنه‌سربازان جنگ بالکان و سربازان نپالی.

وقتی مک‌مولن به مقام ریاست می‌رسد از بعضی از تاکتیک‌های مورد استفاده پیمانکاران و پلیس مبارزه با مواد مخدر افغانستان حیرت‌زده می‌شود.

او می‌گوید: «از اینکه فهمیدم مسئول مبارزه با خشخاش با بودجه‌ای که از آمریکا دریافت می‌کند، گیاهان خشخاش را با دستان خود از جا می‌کند، شوکه شدم. ما ماشین پراز ماموران پلیس مبارزه با مواد مخدر را به زمینی پراز خشخاش می‌فرستادیم. ماموران پلیس از ماشین پیاده می‌شدند، در زمین راه می‌رفتند و خشخاش‌ها را با چوب می‌زدند.»

فشارهای سیاسی از طرف واشنگتن و لندن برای نشان دادن کارآمدی برنامه‌های مبارزه با مواد مخدر شدت گرفته بود. یکی از پیمانکاران پیشین دولت بریتانیا بدون ذکر نام خود در مصاحبه می‌گوید مقامات آمریکا، بریتانیا و سازمان ملل داده‌های اطلاعاتی را دست‌کاری کردند تا به نظر بیاید از سال ۲۰۰۵ تا ۲۰۰۷ زمین‌های بسیاری را از بین برده‌اند.

این پیمانکار به مصاحبه‌کنندگان دولت آمریکا می‌گوید: «گزارش‌های مبالغه‌آمیز و ارباب سیستماتیکی وجود داشت که هیچ‌کس نمی‌خواست آنها را بشنود. به اعداد و ارقام نامفهومی دست پیدا کرده بودیم.»

نیومان، سفیر پیشین آمریکا در کابل به مصاحبه‌کنندگان درسال ۲۰۱۵ می‌گوید که «فشار مذبحوحانه‌ای برای رسیدن به نتیجه در کوتاه‌مدت» وجود داشت.

به گفته نیومان، برنامه‌های پر نقص برای ریشه‌کن کردن مواد مخدر «به وسیله کنگره تحریک می‌شد چون آنها به دنبال نتیجه‌ای ملموس بودند. واشنگتن درک نمی‌کند که تلاش موفق ستادهای مبارزه با مواد مخدر یکی از رویکردهای تلاش برای توسعه روستایی‌گسترده است.»

بسیاری از قانون‌گذاران آمریکایی و مقامات کابینه بوش می‌خواستند تا از همان روش‌های خشونت‌آمیزی استفاده کنند که در کلمبیا برای مبارزه با قاچاق کوکائین به کار برده بودند. با وجود نگرانی‌ها از سرطان‌زا بودن مواد شیمیایی، هسته این برنامه، موسوم به برنامه کلمبیا، سم‌پاشی هوایی غلف‌کش‌ها برای از بین بردن گیاهان کوکا بود.

دولت بوش با موفقیت برای برنامه کلمبیا بازارگرمی می‌کرد، اما برخی از مقامات آمریکایی می‌گفتند این تفکر که همین برنامه در افغانستان نتیجه خواهد داد املا اشتباه است.



جان وود، عضو شورای امنیت ملی در کاخ سفید بوش به مصاحبه‌کننده‌ها می‌گوید «الواروو اورویه»، رئیس‌جمهوری وقت کلمبیا، متحد قابل‌اعتمادی بود که از سم‌پاشی هوایی حمایت کرد. وود می‌گوید: «اورویه رهبری قابل اعتماد بود، او شورش و مواد مخدر را به هم مرتبط می‌دانست. ارتش کلمبیا توانمند بود و چون محصول نهایی، کوکائین، به آمریکا فرستاده می‌شد، آمریکا هم در این عملیات متعهدانه عمل می‌کرد.»

از آن طرف، نیروهای امنیتی افغانستان توانایی لازم را نداشتند. کرزی، رئیس‌جمهوری افغانستان هم ملاحظات شدیدی درباره سم‌پاشی هوایی داشت. بر اساس مصاحبه‌های درس‌های آموخته‌شده، بعضی از مقامات بالادستی دولت بوش امید داشتند تا کرزی اجازه سم‌پاشی را بدهد، اما بقیه آمریکایی‌ها با آن مخالف بودند.

فرماندهان ارتش آمریکا درباره خطرات احتمالی برای سلامتی سربازان نگران بودند. این موضوع آنها را یاد جنگ ویتنام می‌انداخت؛ بریتانیایی‌ها با اجرای سم‌پاشی هوایی جنگل‌های استوایی به وسیله نیروهای آمریکایی با ماده‌ای به نام «ایجنت اورنج» را که موجب ریخته شدن برگ گیاهان می‌شد مخالف بودند. اختلاف‌نظر میان آمریکایی‌ها باعث شد کرزی به انگیزه آنها بیشتر مشکوک شود. او برنامه سم‌پاشی هوایی را نپذیرفت و به پیشنهادهای دیگر برای محدود کردن کشت خشخاش و پیگرد قانونی قاچاقچیان تریاک با خونسری واکنش نشان داد.

بعد از روی کار آمدن باراک اوباما درسال ۲۰۰۹، سیاست آمریکا در افغانستان تغییر کرد. وزارت امور خارجه نماینده ویژه جدیدی به نام ریچارد هلبروک را در امور افغانستان و پاکستان معرفی کرد. هلبروک یک‌سال قبل از آن در واشنگتن پست مطلبی نوشت که در آن تلاش‌های دولت بوش برای از بین بردن خشخاش را محکوم می‌کرد. او این برنامه را «ناموفق‌ترین برنامه در تاریخ سیاست خارجه آمریکا» برشمرد.

وقتی هلبروک روی کار آمد، این برنامه را به تعویق انداخت. دولت آمریکا تمام توجه خود را روی برنامه‌هایی گذاشت که کشاورزان خشخاش را ترغیب می‌کرد محصولات دیگری بکارند یا مشغل دیگری انتخاب کنند.

اما بیشتر این تلاش‌ها بی‌نتیجه ماند. در ولایت هلمند، که مرکز کشت خشخاش است، اداره توسعه بین‌المللی و ارتش آمریکا به افغانستانی‌ها برای حفر کانال‌ها و راه‌آب‌هایی کمک مالی کردند تا درختان میوه و دیگر محصولات آبیاری شوند. اما این کانال‌های آبی برای آبیاری هم بسیار مناسب بود؛ خشخاشی که سودکشت آن بیشتر از هر محصول دیگری است.

اداره توسعه بین‌المللی میلیون‌ها دلار هزینه کرد تا کشاورزی هلمندی را به کاشت گندم تشویق کند. درحالی‌که کشت گندم افزایش یافت، کشاورزان زمین‌های کشت خشخاش را به طرف دیگر ولایت منتقل کردند. تخمین‌های سازمان ملل نشان می‌دهد بین سال‌های ۲۰۱۰ تا ۲۰۱۴، کشت خشخاش نزدیک به دوبرابر افزایش داشته است.

بعضی از مقامات آمریکایی می‌گویند بخشی از مشکل اینجاست که آمریکایی‌ها اساسا افغانستان را درست درک نکردند و به خشخاش مانند یک محصول زراعی دیگر نگاه کردند. بارنت روبین، مشاور ارشد هلبروک در مصاحبه خود می‌گوید: «افغانستان کشوری برای کشاورزی نیست، این یک خطای دیدگاه است. بزرگ‌ترین صنعت این کشور جنگ است، بعد مواد مخدر، بعد خدمات. کشاورزی در رتبه چهارم یا پنجم قرار دارد.»

ویلیام وکسلر از سال ۲۰۰۹ تا ۲۰۱۲ بالاترین شخصیت غیرنظامی در پنتاگون بود که مسئولیت امور مربوط به مواد مخدر را برعهده داشت. او می‌گوید فرماندهان نظامی آمریکا از تصمیم دولت اوباما برای متوقف کردن برنامه از بین بردن خشخاش نفس راحتی کشیدند. آنها لزومی نمی‌دیدند که روستاهای افغانستان را مورد آذیت و آزار قرار دهند.

وکسلر در مصاحبه‌اش می‌گوید از آن طرف نگران بودند تجارت تریاک درآمد بسیاری را برای طالبان به ارمغان بیاورد که از کشاورزان و قاچاقچیان مالیات می‌گرفتند. فرماندهان آمریکایی می‌خواستند درآمد مواد مخدر را برای طالبان قطع کنند، اما نمی‌دانستند از چه روشی استفاده کنند.

او می‌گوید: «برخورد نظامی؟ خب چه کار کنیم؟ این موضوع ابهام بیشتری داشت.» فرماندهان با بازجویی ماموران اجرای قانون، ممنوعیت مصرف مواد مخدر و حتی با قرار دادن برنامه‌های توسعه اقتصادی در استراتژی ضد شورش خود موافق بودند اما هیچ‌وقت دستورروشنی از طرف دولت اوباما دریافت نکردند.

وکسلر اضافه می‌کند: «من نشنیدام که هیچ تلاش غیرنظامی در دست‌ورکار ارتش برای مبارزه با مواد مخدر، قرار گرفته باشد. ارتش از استراتژی غیرنظامی مبارزه با مواد مخدر استقبال می‌کرد.»

تاد گرین تری، یکی از مقامات پیشین وزارت خارجه که از سال ۲۰۰۸ تا ۲۰۱۲ مشاور سیاسی ارتش آمریکا در افغانستان بود می‌گوید آمریکا نمی‌توانست برای تمام نیروهای نظامی خود، استراتژی یکپارچ‌ای را توسعه دهد. او می‌گوید: «بین سازمان مبارزه با مواد مخدر و ضد شورش تناقض وجود داشت. چون درآمد جمعیت بزرگی از روستایی‌ها به کشت تریاک بستگی داشت. عملیات مبارزه با مواد مخدر به حمایت مردم بستگی داشت و از آن طرف با عملیات ضد شورش با هدف از بین بردن خشخاش در تداخل بود. ما همیشه درباره این موضوع بحث

روایت واشنگتن پست همه حقیقت نیست

و مذاکره می‌کردیم. اما این تناقض در سطح مباحث سیاسی مدیریت‌نشده باقی ماند.»

روایت واشنگتن پست همه حقیقت نیست

درباره نقش آمریکا در افغانستان و فعالیت‌های این کشور اما روایت‌های دیگر به جز آنچه واشنگتن پست روایت کرده هم وجود دارد.

مردم آمریکا مدت‌هاست که می‌دانند جنگ در افغانستان شکست خورده است. براساس گزارش مرکز تحقیقات پیو، از سال ۲۰۱۱ به بعد دیدگاه آمریکایی‌ها نسبت به جنگ بدتر شد تا جایی که دو سال بعد از آن کم‌کم حقیقت اصلی درباره جنگ را پذیرفتند.

به گزارش بن آرمبراستر در وب‌سایت گاردین به همین دلیل است که گزارش واشنگتن پست درباره «اوراق افغانستان» که شامل جزئیاتی از مقامات آمریکایی است و نشان می‌دهد آنها مردم را نسبت به پیشرفت جنگ «عامدانه گمراه کردند» تعجب‌آور نیست. تا آن زمان شاید تنها امیدی که برخی از این سرمایه‌گذاری شرم‌آور داشتند این تصور بود که رهبران ما- در حالی که در ساخت کشوری هزاران کیلومتر دورتر از خانه شکست فلاکت‌باری خوردند- حداقل نیت خوبی داشتند.

گزارش واشنگتن پست از طرف دیگر خشم بسیاری را هم برانگیخت؛ نه تنها به خاطر حماقت رهبران آمریکایی در ادامه جنگی که نمی‌توانند در آن پیروز شوند بلکه تمایل نداشتن به قبول مسئولیت برای سیاست شکست‌خورده‌ای که باعث مرگ و میر بسیار، ویرانی و شکستن قلب‌ها، مخصوصا میان خانواده‌های آمریکایی که به‌طور تحسین‌برانگیزی زندگی خود را برای خدمت به کشورشان گذاشته‌اند و همچنین شمار بسیاری از شهروندان افغانستانی که در حلقه جنگی ناتمام که خودشان نقشی در آن نداشته‌گیر افتاده‌اند.

البته «اوراق افغانستان» ما را یاد مدارک پنتاگون می‌اندازد که نیویورک‌تایمز نیم‌قرن پیش افشا کرد. آن مدارک دولتی هم نشان می‌داد چگونه دولت‌های آمریکایی به مردم درباره جنگ ویتنام جنگی طولانی، پرهزینه و غیرضروری بدون هیچ راه‌حل نظامی دروغ گفتند.

اما یک تفاوت بزرگ وجود دارد: جنگ ویتنام به اندازه جنگ افغانستان تأثیر مستقیمی روی زندگی شهروندان آمریکایی نداشته است. در جنگ ویتنام حمله نظامی این معنی را داشت که همه باید به‌روش خود در درگیری جنگ سرد در جنوب شرقی آسیا دخالت کنند. به همین ترتیب کاملا امکان‌پذیر است که این گزارش مهم واشنگتن پست هم گم و گور شود؛ مانند هر داستان دیگری که اگر به جای دولت ترامپ برای هر دولت دیگری، آن هم در «شرایط عادی»، اتفاق می‌افتاد باعث عزل آن رئیس‌جمهوری می‌شد، گم و گور شد.

اما سوالی بزرگ وجود دارد که واشنگتن پست آن را مطرح می‌کند ولی به آن نمی‌پردازد: چرا این‌همه آدم، از پیمانکاران دولت و افسران نظامی رده بالا گرفته تا مقامات وزارت خارجه و شورای امنیت ملی احساس کردند که باید درباره جنگ در افغانستان دروغ بگویند؟

این سوال جواب ساده‌ای دارد؛ اینکه در واشنگتن مخصوصا در سیاست خارجه آن سنت دیرینه‌ای وجود دارد عدم اقرار به شکست، بازتاب عملکرد شخصی و مسئولیت‌پذیری در برابر آن. اما با این حال اگر در کنگره درباره فروش سلاح غیرقانونی و سرپوش گذاشتن روی رفتارهای بی‌رحمانه و خشن محکوم شوید، همچنان می‌توانید در وزارت خارجه مشغول بکار باشید. شما کسی را شکنجه کردید؟ هیچ اشکالی ندارد. در حالی که فرهنگ بدون مجازات واشنگتن نقش مهمی در این پرونده بازی می‌کند، حقیقت متعاقدکننده‌ای را در دل خود دارد. وقتی ماشین جنگ آمریکا راه می‌افتد، هیچ حقیقتی که ماهیت آن را زیر سوال ببرد نمی‌تواند جلوی حرکت آن را بگیرد.

تاکنون آمریکا یک‌هزارمیلیارد دلار برای جنگ در افغانستان خرج کرده (که درنهایت هزینه اصلی جنگ هزارانمیلیارد دلار بیشتر از این خواهد بود) و گریبان همه را گرفته است؛ از مسئولان وزارت دفاع، لابی‌ها و حامیان مالی کمپین‌های انتخاباتی آمریکا تا مقامات دولتی افغانستان، کشاورزان خشخاش و هر کس و هر چیز دیگری در این میان.

این ترکیب نظامی-صنعتی باکنگره آمریکا خود را در برابر مردم مسئول نمی‌داند پس تغییر این شیوه تا‌ثیری دارد؟ کل بودجه پنتاگون به‌همین روش کار می‌کند؛ مبلغی بسیار زیاد برای عملیات غیرضروری اختصاص داده می‌شود که منجر به از دست رفتن میلیاردها دلار، کلاهبرداری و سوءاستفاده می‌شود. با این حال کنگره سالانه بودجه بیشتری در اختیار وزارت دفاع قرار می‌دهد، بدون اینکه این وزارتخانه را در برابر چگونه خرج شدن آن مسئول بدانند. در حقیقت جنگ در افغانستان در برابر آن اهمیت کمی دارد.

اوراق افغانستان به وضوح نشان می‌دهد بسیاری از مردمی که کشته، زخمی و سال‌ها (اگر نه تمام طول عمر خود) دچار ترومای روحی و مشکلات مالی شده‌اند به این دلیل است که چند تا مرد-بله بیشتر مرد-در واشنگتن نمی‌خواهند به‌طور علنی حقیقتی آشکار را قبول کنند؛ حقیقتی که مدت‌هاست از آن خیر دارند. اگر ما آنها را مسئول ندانیم -و این موضوع فقط درباره افغانستان نیست- سیاست خارجی واشنگتن همچنان بدون مجازات بکار خود ادامه می‌دهد. احتمالا ۵۰ سال دیگر دوباره دسته دیگری از «اوراق» افشا می‌شود که نشان می‌دهد بار دیگر توانسته‌ایم از گذشته درس بگیریم. □

